شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

اشنبه

سال پانزدهم
۱۸ تیر ۱۴۰۲
۲۰ ذی‌الحجه ۱۴۴۴
شماره ۳۹۸۳

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹


حافظان سلامت، چشم‌انتظار حمایت

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۲۳٪

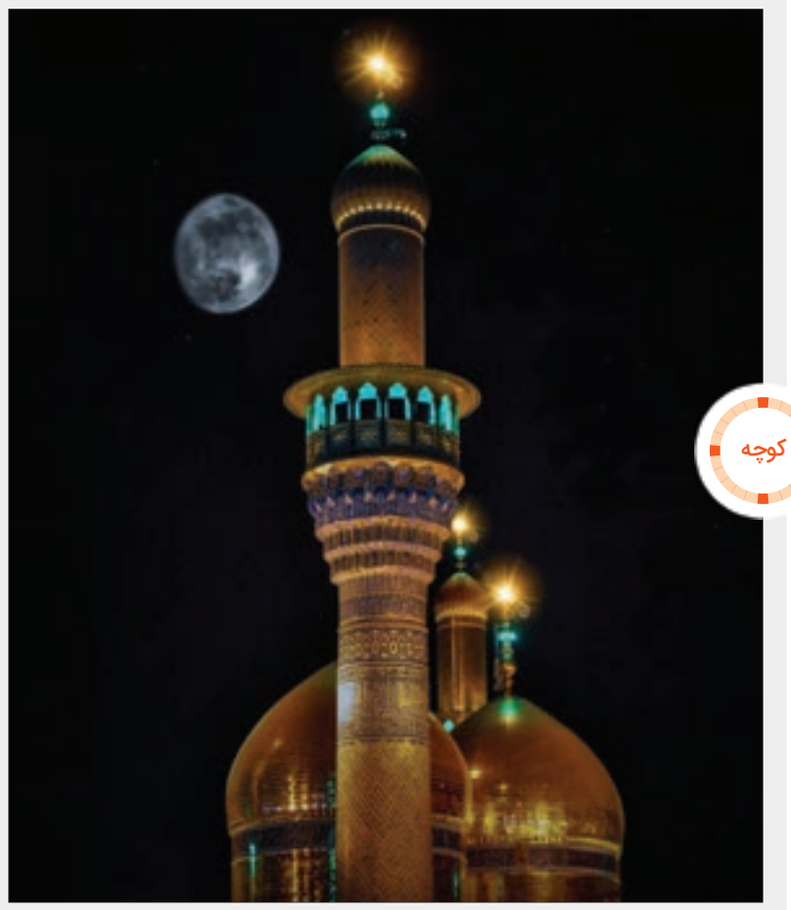
۳۶° ↑ ۲۱° ↓

صبح ۲۵ | ظهر ۲۷ | عصر ۳۵ | شب ۲۹

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۶:۴۶ | نیمه شب شرعی ۲۲:۴۳:۵۰
غروب آفتاب ۱۸:۵۱:۴۵ | اذان صبح فردا ۰۲:۳۶:۴۷
اذان مغرب ۱۹:۱۲:۵۱ | طلوع آفتاب فردا ۰۴:۲۲:۲۲

کوچه



نیاز جامعه به الگوی رفتاری امام کاظم(ع)


غلامرضا نبی اسدی
روزنامه نگار

اگر پارچه ای را بی الگو ببرند و بدوزند، معلوم نیست به تن چه کسی راست خواهد آمد. اگر نابینا باشد و چنین کند، بر او حرجی نیست، اما بینا و هوشیاری را که الگو داشته باشد اما بی حساب ببرد و بی کتاب بدوزد، نمی توان بخشید. او ضامن مالی است که تلف کرده است. این حکایت ماست؛ مایی که در هر ساحت، الگوهایی تمام داریم، اما زندگی مان ناقص می ماند؛ مایی که امام داریم، اما نتوانسته ایم رفتاری در قاعده امت برای خود داشته باشیم. این هم دقیقا کفران نعمتی است که در زندگی و سرای دیگر باید پاسخگویش باشیم. ببخشید که قلم در هنگام شادباش به این سو رفت. مبارکمان باشد عید میلاد امام کاظم علیه السلام، اما همین «کاظم»بودن امام را که می خوانیم و در خود نگاه می کنیم و سراغش را می گیریم و کم می یابیم، قلم را به فغان می کشاند. جامعه ای که امامی چون حضرت کاظم(ع) دارد، حق ندارد به نابردباری تن دهد. مگر نه اینکه ما را تکلیف، زیستن به شیوه و سلوک امامت است؟ پس تأسی به حضرت کاظم(ع) در کجای زندگی ما باید نمود پیدا کند؟ بخوانیم گزارش های تاریخی را؛ دلیل ملقب شدن امام هفتم شیعیان به کاظم، این بود که خشم خود را کنترل می کرد. در برابر ستم های ظالمان (بر خویش) صبر می کرد و کظم غیظ می نمود. خشم خود را در برابر کسانی که به او بدی می کردند، فرو می برد. ازجمله گفته شده است شخصی در حضور امام کاظم(ع)، به امام علی(ع) توهین کرد. همراهان امام خواستند به او حمله کنند، اما امام مانع شد و سپس به مزرعه آن مرد رفت. رفتار و عطای امام به آن فرد باعث شد تا او پشیمان شود و خود را به مسجد برساند و با دیدن امام به قرائت آیه۱۲۴ سوره انعام برخیزد که: «اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»؛ «خدا بهتر می داند رسالتش را کجا قرار دهد.» امام با کاظم شدن، بن بست را می شکست و حق را عیان می کرد. حال از ما باید پرسید که به چه شیوه ای سلوک می کنیم که وضع زندگی ما در ترازی که باید نیست. نمی خواهم به آمارهای جهانی درباره عصبانیت استناد کنم. حتی به آمار پزشکی قانونی خودمان و آمارهای صدهاهزارنفری نزاع ها و افزایش سهم زنان که نماد مهربانی اند هم تکیه نمی کنم. حرف من این است؛ جامعه ای که امامش قهرمان مهار خشم و پهلوان گذشت است، نباید مردمانش دست در یقه هم، مشت کنند. کاظم بودن به زندگی فردی و اجتماعی نظمی شایسته می دهد. باید با تأسی به امام موسی بن جعفر(ع) در زندگی خود نظام سازی کنیم. همان امامی که عالم بزرگوار، محمدحسین غروی اصفهانی، درباره اش چنین سرود: «فلا و رب العرش لولا الکاظم/ لم یک للدین الحنین ناظم»؛ «سوگند به پروردگار عرش اگر کاظم نبود، دین حنیف ناظمی نداشت.» به نظم زیستی امام خویش درآییم که رستگاری دقیقا همین است.

آشیشال*

چشم های روشن جمیله...


حامد عسکری
شاعر و نویسنده

تصدقت گردم نقره‌جانم.
می گویم این عزت نفس هم خیلی چیز خوبی است. خدا در دل آدمی چه چیزها که نگذاشته! دیروز کفش و کلاه کرده بودیم، به شادیانه غدیر زیر بازارچه را عصا بزنیم، هم دلی به باد دهیم و هم به اهل محل تبریکی بگوییم و کیفور شویم، دم مغازه سیدجلال که میوه‌فروشی دارد، دیدیم دخترکی گوشه روسری‌اش را به‌دندان گرفته‌وشرمگین‌ومردد به سیدجلال گفت: «۱۰هزار تومن گوجه بده.» فوق‌النهایه‌دلمان‌ضعف‌رفت‌برایش. نزدیکش شدیم‌وعرض کردیم‌چه‌نام‌داری‌باباجان؟ آرام گفت: جمیله. گفتم‌برای چه گوجه می‌خری؟ گفت: بدهم مادرم توی روغن سرخ کند، با نان بخوریم.
چه زندگی‌ها دارند مردم نقره‌جانم و ما بی‌خبریم.
به سیدجلال چشمک پراندم که با من است. دیدیم غدیر است و اطعام و کمک برکت دارد. تف به ریا، از نوبرانه و میوه و سیب‌زمینی و پیاز و گوجه و بادمجان، هرکدام گفتیم یک کیسه دست‌چین کند. جمیله‌جان چشم‌هایش وا مانده بود. بعد که وزن کرد و پرداخت کردیم، به جمیله گفتم تا خانه همراهی‌ات می‌کنم. بال‌داشت‌درمی‌آورد‌ازخوشی. خم‌چند‌کوچه‌را‌گذشتیم‌وبه‌خانه‌که‌چه‌عرض کنم، کومه‌ای‌نمور‌رسیدیم. جمیله‌دق‌الباب کرد‌ومادر‌در دهانه‌در‌پدیدار‌شد. سلام‌دادم‌وعیدمبارکی‌عرض کردم. من بعد‌ذلک گفتم‌به‌برکت‌نام‌امیرالمؤمنین این ناقابل تقدیم شما. برق چشم‌هایش دیدنی بود نقره‌جانم. به‌ذات‌مقدس‌قسم‌که‌لذتی که‌در کمک‌و دست‌گیری‌هست، در‌سلطنت‌وحکمرانی‌بر عالم‌وآدم‌نمی‌گنجد. مادر‌خانه‌دردد‌لش‌باز شد که‌مرد‌و‌مددم‌علیل است. توی کارخانه مقواسازی کار می‌کرده، دستش‌زیر‌دستگاه پرس قطع شده است و کسی کار و باری بر دوشش نمی‌گذارد. ماییم و همان یارانه مرحمتی و دیگر هیچ... . عصر غدیر غم عالم‌به‌جانمان ریخت. اشک در چشمانمان گشت و به قربان پدر یتیمان رفتیم که خانه به خانه خط و ربط خانه یتیمان و بی کسان و مساکین را داشت و شب به شب شام و چاشتشان را با دست‌های خودش بر دهانشان می‌گذاشت.
حالا نقره‌جانم نمی‌خواهم خاطرتان را مکدر کنم. می گویم کاش حداقل هرکس که‌دستش‌به‌دهانش می‌رسد، به‌قدر‌وسعش یک خانه‌واهلش‌را‌بر‌عهده بگیرد. هرچند کم و اندک، اینکه یک روز باشد و یک روز نباشد، اهل منزل را به عذاب می گذارد و چشم‌انتظاری سخت است. زیاده عرضی ندارم، الا اینکه‌ان‌شاءا... خداوندرحمان‌به‌آقایان‌تصمیم‌گیر همت و قدرت و توانی بدهد که بتوانند غمی از دلی سبک کنند و باری به منزل برسانند. این مردم عیال پروردگارند و بی‌مروتی است که فراموششان کنیم. زیاده عرضی نداریم، مبارک باشید خانم‌جانم...

به قلم میرزاابراهیم خان شکسته‌نویس
***به لهجه مردم کویر بم، به سبزه روییده بر دوطرف جوی آب می گویند**

پیشگفتار

داستان فداییان تاریخ علم


قاسم فتحی
نویسنده

این کتاب بنجامین لاباتوت مصداق بارز اختراع یک چرخ جدید است، ساختن جهانی تر و تازه و بهت‌آمیز، کتابی که مثل هیچ کتاب دیگری نیست و ساختارش به هیچ کدام از آن هایی که تاکنون به اسم داستان و جستار و روایت خوانده‌ایم هم شباهتی ندارد. کار شاق همین است، کار بزرگ و عمیقی که هم نخبگان کیف کنند و هم عامه مردم برایش کف و سوت بزنند. درنهایت باید بگویم «آن گاه که از فهم جهان درمی‌مانیم» کاری با شما می‌کند که نفهمید با یک داستان خیالی طرف هستید یا تاریخ طابق‌النعل‌بالنعل زندگی و فعالیت چند نابغه.
این کتاب لاباتوت نه تاریخ علم است، نه حاوی قلنبه سلنبه های مغلق و سخت فهم و حوصله سربر، داستان نابغه هایی است که دستاوردهایشان هم‌زمان که توانسته جهان را نجات بدهد، به مرگ میلیون ها نفر هم منجر شده است. داستان ازهم‌پاشیدگی نابغه ها، جنگ، جنون، مکاشفه و شاخ وشانه کشیدن دانشمندان بزرگ جهان بر سر فهم جهان. لاباتوت استادانه توانسته است در همان حین، سرکی هم بکشد به زندگی شخصی شان که پرتلاطم است و پردست‌انداز؛ روایت‌هایی که گاه مو به تن آدم‌راست می‌کند؛ داستان آن هایی که خیلی خوب ملتفت شدند هرگز نمی‌توانند با درس و دانشگاه و تئوری پاسخ پرسش‌های بسیاری را پیدا کنند. حتی فکرکردن زیادی هم فایده‌ای ندارد. آن‌ها پا در وادی دیگری می‌گذارند. رنج‌دیدن‌نادیده‌ها‌در‌ناکجاآبادی‌که‌هنوز دست هیچ بنی‌بشری به آن نرسیده است، اما در هر دوره‌ای نوابغی پیدا می‌شوند که جانشان را برای ذره‌ای نزدیک شدن به حقیقت این جهان مرموز فدا کرده‌اند.
بی شک خواننده ای که داستان زندگی فریتز هابر، الکساندر گروتندیک، ورنر هایزنبرگ، اروین شرودینگر را بخواند، عذاب می‌کشد، نفسش می‌گیرد و دست آخر حتی ممکن است کتاب را ببوسد و دوباره از اول شروع کند به خواندنش. لاباتوت داستان فداییان معصوم و مهجور تاریخ علم را نوشته و بابتش کلی تحسین شده و جایزه گرفته است.
ترجمه فرزانه طاهری مثل همیشه آدم را سر ذوق می‌آورد، مترجمی که سال هاست فقط مترجم نیست، مؤلفی است که می‌توان کتاب هایش را ندیده خرید و خواند و سر ذوق آمد.


آزرا که از فهم جهان درمی‌مانیم

اول شخص

مرد نکونام نمیرد هرگز

درباره مهندس سیدجواد شهرستانی، شهردار پیشین مشهد که ۱۸تیر۱۳۹۵ درگذشت


آزاده چشمه‌سنگی
نویسنده

سیدجواد شهرستانی نان‌ونمک خورده‌زادگاهش مشهد بود. او پس از قبولی در دانشگاه به پایتخت کوچ کرد، اما پس از کسب دانش و تجربیات فراوان در طول سال‌ها، دوباره به این شهر برگشت و تا آخرین توان مدیریتی‌اش، برای رشد و پیشرفت شهرش تلاش کرد. او که مقطع کارشناسی‌اش را در دانشکده فنی دانشگاه تهران سپری کرد، در مهرماه سال ۱۳۲۴ بورسیه ارتش شد و چهار سال بعد نیز کارشناسی ارشدش را با گرایش به رشته الکترومکانیک در دانشکده فنی دانشگاه تهران دریافت کرد. او اواخر دهه ۱۳۳۰ به دانشگاه فردوسی دعوت و پس از مدتی برای انجام تحقیقات و مطالعات به فرانسه اعزام شد. حضور مؤثر او در دانشگاه فردوسی از ساخت‌وساز خوابگاه‌های دانشجویی و جلب پشتیبانی نیکوکاران برای ایجاد امکانات رفاهی تا فارغ‌التحصیلی دانشجویان نیازمند با هزینه شخصی، فقط گوشه‌ای از خدمات گسترده او بود که با عضویت در هیئت‌امنای این دانشگاه میسر شد. اما انتصاب مهندس شهرستانی در خرداد سال ۱۳۴۳ تا تیرماه سال ۱۳۴۵ به سمت شهردار مشهد، نام او را در تاریخ مدیریت شهرداری مشهد ماندگار کرد. نشان به آن نشان که عنوان شهرداری نمونه کشوری در طول دوران خدمتش به مشهد تعلق گرفت و خدمات بلندمدتش تا امروز نیز به استفاده شهروندان مشهد می‌رسد. ساخت شبکه انتقال و توزیع نیرو به‌علاوه ایجاد شبکه روشنایی شهر مشهد، گوشه‌ای از خدمات او در طول سال‌های حضورش در شرکت برق مشهد بود و ایجاد کوی آب‌وبرق و بنای منازل مسکونی برای کارکنان این سازمان از یادگاری های دوران خدمت او در شرکت برق مشهد به شمار می آید. به دنبال این کارنامه درخشان بود که در سال ۱۳۴۷ برای خدمت در سمت شهرداری تهران برگزیده شد و نزدیک یک سال در پایتخت خدمت کرد. سپس چهار سال به استانداری کرمانشاه منصوب و در این مدت نیز موفق شد علاوه بر خدمات بسیار، کرمانشاه را در زمینه فضای سبز و درخت‌کاری به‌عنوان استان نمونه کشوری معرفی کند. با اوج گیری انقلاب اسلامی و بازگشت امام(ره) به کشور، تقاضای ملاقات مهندس شهرستانی با حضرت امام(ره)، زمانی که دومین بار به‌عنوان شهردار مشهد انتخاب شده بود، با شرط استعفای او از سوی امام خمینی(ره) روبه‌رو شد و درنهایت با پاسخ مثبت مهندس شهرستانی، اولین استعفای یک مقام رسمی منتصب رژیم پهلوی در روزهای انقلاب اسلامی رقم خورد: «از آنجا که دولت فعلی غیرقانونی است و مکررا از سوی امام بازگو شده، از سمت خود استعفا می دهم و اگر امام ضروری بدانند، به عنوان شهردار امام (و نه شهردار دولت) به کار خود بازمی‌گردم.» مهندس شهرستانی که سال های پایانی عمرش را در بخش خصوصی به امور عمرانی، خیریه و مدرسه‌سازی مشغول بود، سرانجام در سن نودودوسالگی بر اثر بیماری ذات الریه در بیمارستان امام رضا(ع) مشهد درگذشت و در حرم مطهر امام رضا(ع) به خاک سپرده شد.

برخی از خدمات مهندس شهرستانی در دوران مسئولیتش

مشهد

خرید، نصب و بهره‌برداری از دو دستگاه توربین بخار، ساخت شبکه انتقال و توزیع نیرو و ایجاد شبکه روشنایی مشهد، ایجاد کوی آب‌وبرق، خرید اتوبوس‌های جدید و سپردن اداره باجه‌های بلیت اتوبوس‌رانی به معلولان، ایجاد بوستان ملت و تبدیل باغ‌های وکیل‌آباد که وقف مردم شده بود، به پارک عمومی، پیشنهاد طرح توسعه اطراف حرم مطهر و نقش مؤثر او در ایجاد اولین جاده کمربندی ایران در مشهد که با عنوان بزرگراه شهید کلانتری (جاده سنتو) مانع تخریب فضای سبز بوستان کوهسنگی می‌شد.

تهران

ایجاد راه‌های ارتباطی به نمایشگاه تهران ازجمله بزرگراه شهید چمران، ایجاد دسترسی به منطقه عباس آباد و تشکیل فضای سبز در این منطقه، ایجاد پارک‌های مهم شهر ازجمله ملت، قیطریه، نیاوران و جمشیدیه، تشکیل سازمان عمران جنوب شهر، ساخت بهشت زهرا(س) و جاده جنوب آن و کلنگ‌زنی تأسیس بنای موزه هنرهای معاصر، تالار وحدت و تئاتر شهر که در دوران شهرداری او زمین خورد.

کرمانشاه

تأسیس دانشکده علوم، ایجاد فرودگاه بزرگ و ساختمان آن در محل جدید و افتتاح پرواز هما به کرمانشاه، تبدیل فرودگاه قدیم به مساحت ۵هزار هکتار به پارک میوه، ایجاد بولوارهای ورودی شهر و فضای سبز اطراف آن، ساخت بولوار و پارک طاق‌بستان، ساخت پارک شیرین، بازسازی منطقه مرزی خسروی، ایجاد فضای سبز در همه نقاط استان به نحوی که استان کرمانشاه در کشت نهال و ایجاد فضای سبز بین همه استان‌ها نمونه شد.

کارتون شهر


رضا جنگی

بدون شرح...

شوخی بی‌شوخی

دوست ندارند سرشان کلاه برود!


مهدی محمدی
طنزپرداز

امروز تصمیم گرفتیم برویم سراغ موتورسوارانی که کلاه ایمنی سرشان نیست تا ببینیم چرا سر خودشان کلاه نگذاشته‌اند؟

● **یک جوان بی کله:** مامان و بابام بهم می گن «همیشه بی کله موتورسواری می کنی!» قاعدتا من که بی کله رانندگی می کنم، کلاه ایمنی هم لازم ندارم.
● **یک نفر که خیلی تیز است:** من خودم گرگ بازارم و تا حالا اجازه ندادم کسی سرم کلاه بذاره. بعد شما می فرمایین من خودم با دستای خودم کلاه سر خودم بذارم؟ حرفش رو نزنین.
● **یک خورنده ارثیه:** من یه کلاه ایمنی خیلی نو دارم که از پدرم به ارث رسیده و پدرم از پدربزرگم به ارث برده و من هم می خوام همین طور نو نگه دارم تا برسه دست پسرم. بهترین راه هم برای اینکه نو نگهش دارم، اینه که مثل پدر و پدربزرگم ازش استفاده نکنم.
● **یک نوع دوست:** اگه قرار باشه همه موتورسوارا کلاه ایمنی سرشون بذارن، افراد کمتری ضربه‌مغزی می‌شن و آمار اهدای عضو هم می‌آد پایین. نکنه شما دوست دارین اهدای عضو کم بشه؟
● **یک آدم ترسو:** من هم به‌خاطر ترس از قضاوت زودهنگام دیگران کلاه ایمنی سرم نمی‌ذارم. آخه توی فیلمای تلویزیون هر موتورسواری که کلاه ایمنی سرشه، دزده و منتظره گوشی کسی رو بزنه.
● **یک قانون گریز:** کلاه ایمنی مال موتورسوارراییه که توی خیابون تردد می‌کنن، ولی من و امثال من که پیاده رو، قلمروشونه، عابرای پیاده مزاحمشون هستن و نمی‌شه با سرعت رانندگی کنیم و روی همین حساب، اتفاقی هم برامون نمی‌افته.
● **یک آدم استخوان ترکانده:** ببینین! چون من رو خیلی دیر از شیر گرفتن، کلسیم بدنم خیلی زیادتره و تحمل ضربه‌پذیری استخونام خیلی زیاده. به‌خاطر همین کلسیم‌زیاد، الان استخون جمجمه خودم از کلاه‌ایمنیای موجود در بازار خیلی قرص و محکم‌تره.
● **یک مو قشنگ:** من تازه از آرایشگاه اومدم بیرون. می‌دونین به‌خاطر سشوار آخرش چقدر از من پول گرفت؟ بعد من بیام موهای سشوارکشیده به‌این قشنگی رو با کلاه ایمنی خراب کنم؟ حیف نیست؟

حکایت

می‌گویند که اگرچه آن کس را که حلم و بردباری ورزید، مردم بر او گستاخ شوند و آن را بر عجز او حمل کنند، اما این خلق متضمن فواید است و او را در مصالح معاش مدخلی تمام باشد. مرد باید که در کشاکش دهر سنگ زیرین آسیا باشد

عبید زاکانی/ اخلاق الاشراف